آسایش فکری والدین

نویسنده: مارتین ر. دوهان
مترجم: آنتونی گلیانه

آسایش فکری والدین

نویسنده: مارتین ر. دو هان
مترجم: آنتونی گلیانه
کلیسای انجیلی آشوری تهران
اردیبهشت ۱۳۷۷
مهر ۱۳۷۸
فروردین ۱۳۸۲
«تکثیر محدود ـ مخصوص مسیحیان»

آسایش فکری والدین

آیا آسایش خاطر والدین در این است که «آنقدر زندگی کنند تا برای فرزندان خود مشکل بیافرینند؟» و یا اینکه «زیرکانه میراث فرزندان را خرج کنند؟» آیا آسایش خاطر در این اعتقاد است که والدین خوب همیشه فرزندان خوب خواهند داشت؟ و یا اینکه اصولاً تربیت والدین اهمیتی ندارد؟

بیایید نگاهی داشته باشیم بر آنچه که پدر آسمانی ما دربارهٔ چیزهایی که والدینِ ناراحت را به آسایش خاطر رهنمون می‌سازد، گفته است.

مارتین ر. دو هان

فهرست

صفحه

اطمینان والدین

بعضی چیزها دربارهٔ والد بودن وجود دارند که ما می‌توانیم از آنها اطلاع داشته باشیم. به عنوان مثال، یکی از مهمترین کارهایی که پدری می‌تواند برای پسرش انجام دهد این است که همسر خود را دوست بدارد و به او احترام بگذارد. فرزندان والدینی که به یکدیگر احترام نمی‌گذارند و عشقی میان آن دو وجود ندارد، در بزرگسالی بار بسیاری بر دوششان سنگینی می‌کند. حتی در موارد جدایی و یا طلاق نیز بچه‌ها عمیقاً تحت تأثیر رفتار والدین نسبت به یکدیگر قرار می‌گیرند.

والدینی که بچه‌دار هستند، ولی خود هنوز بچه‌اند!

موضوع دیگری که می‌دانیم این است که وقتی فرزندان، بچه‌دار می‌شوند، مشکلات خاصی به وجود می‌آید. توانایی جسمانی مورد نظر ما نیست، بلکه این پختگی است که برای ما مهم است. آنچه که اهمیت فراوان دارد و والدین باید به فرزندان خود ببخشند، قدرت شخصیتی است که همراه با پختگی به وجود می‌آید.

عبارت «فرزندان بچه‌دار» معنای دیگری نیز دارد. در اواسط زندگی، معمولاً بیشتر از آنکه خود را والد بدانیم، دچار احساس بچگی می‌شویم. بچه‌ها در حینی که به سوی بلوغ جسمانی پیش می‌روند، کنکاش‌های ما را با عدم اطمینان و شکّ به خود و نادانی، درک و احساس می‌کنند. و شاید دانستن این موضوع برای ما شگفت‌انگیز باشد، زیرا توقع فرزندان از ما به عنوان والد، این است که معلم باشیم. آیا بچه‌ها از اشکالات و ترس‌های ما خبر دارند؟ آیا بچه‌ها می‌دانند که چقدر اغلب از

قضاوتِ آنها در آینده در مورد خودمان، نگران می‌شویم؟

صداهایی از آینده

فرزندان ما وقتی بزرگ شوند، چه خواهند گفت؟

- هیچ وقت با من صحبت نکردی.
- هیچ وقت در کنار من نبودی.
- به قولت پای‌بند نبودی.
- به حرف‌های من گوش نمی‌کردی.
- همیشه بر سر من فریاد می‌زدی.
- هیچ وقت نفهمیدی از چه چیزی رنج می‌برم.
- فقط زمانی مرا دوست داشتی که مطابق خواستهٔ تو عمل می‌کردم.
- هیچ وقت از من راضی نبودی.
- همیشه تلویزیون نگاه می‌کردی.
- مرا پیش دوستانم شرمنده می‌کردی.
- هرگز مرا لمس نکردی و در آغوشت نگرفتی.
- تو و مادرم همیشه در حال دعوا و بحث بودید.
- به من اطمینان نداشتی.
- به من اجازهٔ تصمیم‌گیری نمی‌دادی.
- همیشه مشغول کار بودی.
- هیچ گاه سر به سر من نگذاشتی و با من شوخی نکردی.
- حرف‌های زشتی به من گفتی که هرگز فراموش نخواهم کرد.

**اشتباهات زیادی مرتکب می‌شدی،
اما هرگز آنها را نمی‌پذیرفتی.**

- به من می‌گفتی که به درد هیچ کاری نخواهم خورد.

- از من فقط استفاده می‌کردی.
- زندگی را به کام من تلخ کردی.
- هیچ گاه مرا به خاطر قرارهایم نبخشیدی.
- سختگیر و غیر منطقی بودی.
- هیچ وقت کمکم نکردی تا دربارهٔ خودم، احساس خوبی داشته باشم.
- به من می‌گفتی کارهایی بکنم که خودت نمی‌خواستی انجامشان بدهی.
- هرگاه عصبانی می‌شدی، مرا کتک می‌زدی.
- وقتی به تو احتیاج داشتم، ترکم کردی.

و یا فرزندان ما وقتی بزرگ شوند خواهند گفت:

- درست است که فرد کاملی نبودی، اما چنین انتظاری هم از تو نداشتم.
- هرگاه به تو احتیاج داشتم، حاضر و آماده پیش من بودی.
- همیشه می‌دانستم که مرا دوست داری.
- با همدیگر خیلی شوخی می‌کردیم.
- هنوز هم بعضی از صحبت‌هایمان را به خاطر دارم.
- خیلی شکرگزارم از اینکه تو پدر /مادر من هستی.
- همیشه می‌دانستم که می‌توانم با تو صحبت کنم.
- به من کمک کردی که احساس کنم شخص خاصی هستم.

«ای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید، بلکه ایشان را به تأدیب و نصیحت خداوند، تربیت نمایید.»
افسسیان ۶:۴

- به من اعتماد می‌کردی.

- اشتباهت را می‌پذیرفتی.
- خوشحالم از اینکه اجازه ندادی همیشه راه‌های خودم را دنبال کنم.
- به من فرصت دادی تا خودم باشم.
- داستان‌هایی را که به من می‌گفتی، هنوز به یاد دارم.
- مدارای تو با من باور نکردنی بود.
- در من عشق به طبیعت، به مردم و به خدا را به وجود آوردی.
- می‌دانستم که می‌توانم به تو اطمینان کنم.
- همیشه می‌دانستم که بهترین چیزها را برای من می‌خواهی.
- به من آموختی چگونه به فکر دیگران باشم.
- وقتی دوستانم با تو ملاقات می‌کردند، احساس غرور به من دست می‌داد.
- می‌دانستم در هر شرایطی مرا دوست داری.
- تصمیم‌گیری را به من آموختی.
- به من فرصت دادی تا از اشتباهاتم درس بگیرم.
- کاری کردی که دربارهٔ خودم، احساس خوبی داشته باشم.
- می‌دانستم که همیشه سعی می‌کردی مطابق قولت عمل کنی.

آیا کتابمقدس نتایجی را برای والدین خوب وعده داده است؟

آیا واقعاً کتابمقدس این اطمینان خاطر را به والدین داده است که اگر وظیفهٔ خود را بخوبی انجام دهند، فرزندان خوبی خواهند داشت؟ امثال ۶:۲۲ می‌گوید: «طفل را در راهی که باید برود تربیت نما و چون پیر هم شود، از آن انحراف نخواهد ورزید.» در زبان عبری، این آیه چنین است که اگر طفلی را در مسیر خود (با توجه به طبیعت و خُلق و خوی او و نیازهای فردی‌اش در تمام مراحل رشد) تربیت کنید («قرار دهید»، «آغشته کنید»، «تقدیس کنید»، «اهدا کنید»)، زمانی که پیر شود (یعنی «ریش داشته باشد» و یا «پخته شود»)، از آن جدا نخواهد شد.

بعضی‌ها معتقدند این آیه وعده‌ای قطعی و یقین است. دیگران می‌گویند، این قانون کلّی حکمت است که نشان می‌دهد والدین تا چه حد می‌توانند بر فرزند حساس خود اثر بگذارند. نظریهٔ دیگر بر این است که اگر از همان ابتدا، طفل را مطابق با نیازهای خاص و مشخص او تربیت کنید، اثرات مثبت این تربیت زود هنگام، برای همیشه با او خواهد ماند و او هرگز از اثرات تربیت والدینش گریزان نخواهد بود. این بدان معنا نیست که طفل همیشه مطابق با تأثیرات والدینش عمل خواهد کرد، بلکه خاطرهٔ آموزش و تربیت آنان را تا روز مرگ به همراه خواهد داشت.

بطور کلّی کتابمقدس نشان می‌دهد که روش صحیح تربیت، مطابق روش پدر آسمانی خواهد بود. هیچ والدی به اندازهٔ خدا، فرزندان خود را محبت نمی‌کند و این در حالی است که او به فرزندانش فرصت خطا و انتخاب را نیز می‌دهد.

آسایش فکری والدین

با خواندن این مطالب، ممکن است آرزو کنیم که ایکاش خدا ما را از نتایج قابل پیش‌بینی بیشتری مطمئن می‌ساخت. اما در واقع، تربیت فرزندان بدون چنین اطمینانی، محبت‌آمیزتر است. با توجه به روشی که پدر آسمانی، ما را محبت می‌کند، خواهیم دید که والد بودن ارزش زحمات و سختی‌ها را دارد. نه به خاطر اینکه فرزندان ما همیشه خوب خواهند بود، بلکه به این دلیل که ما فرصت و امتیاز و آرامش محبت کردن آنها را به دست می‌آوریم؛ به همان طریقی که پدر آسمانی ما را محبت نموده است.

پذیرفتن ضمانت محدود

تربیت خوب، تضمینی برای داشتن فرزندان خوب نیست. فقط این اطمینان خاطر را به وجود می‌آورد که فرزندان ما نتایج عالی تربیت خوب و مناسب را به همراه خواهند داشت. خدای کتابمقدس را در نظر بگیرید. او پدر کاملی بود. اما به فرزندانش نگاه کنید. آدم و حوّا در بهترین محیط‌ها پرورش یافتند. اما همه چیز را ترک کردند و به دنبال مار رفتند و فرزند آنها جنایتکار گردید. سپس نوبت به بنی اسرائیل رسید؛ ملّت محبوب خدا که دائماً فرزندی عاصی و

اصلاح نشدنی بود. و اما کلیسا، که بارها و بارها باعث بی‌حرمتی نام خدای پدر در تمام دنیا شده است.

حزقیال نبی، این موضوع را در نظر داشت که ممکن است والد خوب، فرزند بدی داشته باشد، و نیز فرزند خوب، نصیب والد بد شود. او سرسختانه بر این واقعیت تأکید داشت که رابطهٔ مشخص و قطعی‌ای میان خصوصیات اخلاقی والدین و فرزندان وجود ندارد (حزقیال ۱۸:۱-۲۸).

این «استثناء دردناک» بر خلاف آنچه که ما در روابط والدین و فرزندان انتظار داریم، عمل می‌کند. وقتی می‌بینیم فرزندی از خانواده‌ای خوب، بد بار می‌آید، چنین نتیجه می‌گیریم که لابد در تربیت او به نحوی قصور و کوتاهی شده است. ممکن است چنین باشد. اما دربارهٔ فرزندانی که در خانواده‌ای پُر از اشکال بزرگ شده‌اند ولی حالا خوب هستند، چه باید گفت؟ آیا باید بلافاصله چنین نتیجه بگیریم که نکاتی مثبت و قوی در تربیت آنها وجود داشته که ما از آنها بی‌خبریم؟ و یا اینکه آنان تصمیم گرفته‌اند فراتر از ریشه‌های تربیتی خود عمل نموده، اشخاص متفاوتی باشند؟

«گروهی هستند که پدر خود را لعنت می‌نمایند و مادر خویش را برکت نمی‌دهند.» امثال ۳۰:۱۱

توجه به این حقیقت که هر پدر یا مادر بامحبت، باید به فکر خیریّت فرزندش باشد، به اندازهٔ کافی دردناک است. کافی است بدانیم که ما به بچه‌هایمان آنقدر که آرزویش را داشته‌ایم عشق، صبر و حکمت نبخشیده‌ایم. و نیز بسیار غم‌انگیز است که به دلیل این افکار غلط، آرامش خود را از دست می‌دهیم. پیش می‌آید که والدین دچار احساس گناه کاذب می‌شوند، زیرا

معتقدند که اگر درست عمل و رفتار می‌کردند، فرزندانشان خوب ببار می‌آمدند. و چنین احساس کاذبی، ناراحت کننده است. واقعیت این است که اگر ما خوب و درست رفتار کنیم، فرزندان ما از نعمت داشتن پایه و اساس تربیتی خوب، برخوردار خواهند شد.

درسی از بازی تنیس

ورزش تنیس را به دو صورت می‌توان بازی کرد، یا با روحیهٔ ورزشکاری که در این صورت، چه بُرد و چه باخت، هر دو لذتبخش است. و یا اینکه فقط به خاطر بُرد و پول. حالت دوم، مربوط به آن دسته از طرفداران این ورزش است که مقام و منزلت این بازی را با عصبانیت و بی‌حرمتی نسبت به زمین بازی و حمله به مسئولان، به بهانه‌های واهی و بی‌ادهانه، لکه‌دار می‌سازند.
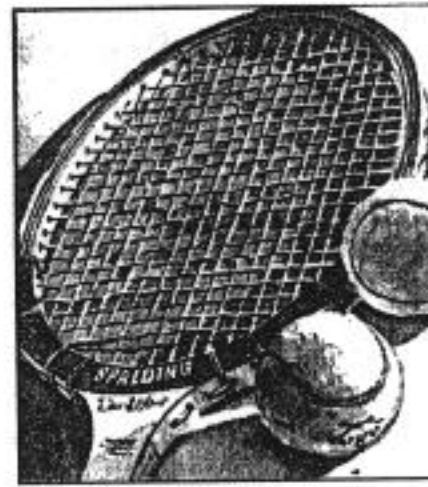
والدین نیز با همین دو حالت مواجه هستند. آنها می‌توانند بر افزایش کنترل نَفْس خود، مهارتها و عکس‌العمل‌های خویش، بیشتر توجه و تمرکز کنند. و یا اینکه سعی کنند نقاط ضعف و مشکلات خود را با متهم کردن دیگران، بپوشانند. در حالت دوم، این بهانه‌ها آورده می‌شود: «این بچه‌ها مرا دیوانه می‌کنند. مرا از کوره بدر می‌برند. گاهی اوقات فکر می‌کنم که عقلم را از دست داده‌ام. می‌دانم که نباید داد و فریاد راه بیندازم، اما نمی‌توانم جلوی خودم را بگیرم. آنها در من، بدترین وضعیت را ایجاد می‌کنند. علاوه بر آن، من فکر می‌کنم که مشکل اصلی من این است که در خانوادهٔ خودم ناراحتی و مشکلات فراوان دیده‌ام. من سر بچه‌ها داد می‌زنم، کتکشان می‌زنم و با آنها جرّ و بحث می‌کنم، و نمی‌توانم خودم را کنترل کنم. از من بر نمی‌آید.»

والدین اولیهٔ ما نیز بنای متهم کردن را گذاشتند. آدم، تقصیر را به گردن حوّا انداخت. حوّا نیز مار را مقصّر دانست. مار نیز بدون شک، اشکال را از خدا می‌دانست. اما خدا آدم را برای کاری که کرده بود مسئول می‌دانست. حوّا نیز می‌بایست حساب پس دهد. مار نیز از داوری خدا جان سالم بدر نبرد.

امروزه ما عادت کرده‌ایم که بگوییم مشکلاتی که در رفتارمان نسبت به فرزندان دیده می‌شود ناشی از تصورات و اشتباهات والدین خودمان است. ممکن است این موضوع تا حدّ زیادی صحیح باشد. اما در گذشتهٔ دور، خداوند به قوم خود آموخت که دیگران را به خاطر انتخاب خود، لعنت نکنند. آنها برای اینکه در مورد خطاهایشان از خود رفع مسئولیت کنند. با ضرب‌المثلی آن را به گردن دیگران می‌انداختند. این روش از سوی خدا محکوم شده است:

«پدران، انگور تُرش خوردند و دندان‌های پسران، کُند گردید» (حزقیال ۱۸:۲).

البته این بدان معنا نیست که خدا مشکلاتی را که از والدین‌مان به ارث برده‌ایم، در نظر نمی‌گیرد. کتابمقدس دربارهٔ اعمال خطایی که از گذشتگان به ارث رسیده و یا آموخته شده است، سخن می‌گوید:

«انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سیّم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می‌گیرم» (خروج ۲۰:۵).

بردن یا باختن مهم نیست، بلکه مهم این است که چگونه بازی کرده‌ایم.

در عین حال، کتابمقدس نشان می‌دهد که هر چند تحت

تأثیر تربیت والدین هستیم. اینکه چطور نسبت به این تأثیر از خود عکس‌العمل نشان دهیم، به مسئولیت خودمان باز می‌گردد. ما باید انتخاب کنیم که یا ناخودآگاه مانند والدین‌مان رفتار کنیم، یا آگاهانه از نمونهٔ والدین‌مان پیروی کنیم، و یا آزادانه راه دیگری را انتخاب کنیم.

پسر نابالغ و ناپخته‌ای ممکن است ما را به سوی محدودیت‌هایی براند. ممکن است پدری الکلی و یا مادری عصبی، هنوز در خاطرات ما باقی مانده باشند. اما هیچ‌یک از اینها نمی‌تواند بهانه‌ای باشد برای ناپختگی، خشم، مجادله و یا حالت تجاوزگرانه‌ای که در رفتارمان مشاهده می‌شود.

بازگشت به مدرسه

درست زمانی که فکر می‌کنیم دوران تحصیل را پشت سر گذاشته‌ایم، یک بچهٔ ده کیلویی که در حال رشد است و به زحمت راه می‌رود و تمایلات قوی دارد، ما را با مشکلات سختی مواجه می‌کند. ناگهان خود را در «مدرسه» می‌یابیم. متوجه می‌شویم تربیت کردن فقط این نیست که اطلاعات و آموخته‌هایی را که در ذهن ما جمع شده است، بتدریج در مغزهای آماده، حساس و شکل‌پذیر بچه‌ها انباشته کنیم. یک بار دیگر به دنبال پاسخ‌های بیشتر می‌گردیم.

ارزش ازدواج در این نیست که بچه‌ها توسط والدین ساخته شوند، بلکه برعکس، والدین توسط بچه‌ها ساخته می‌شوند.
پیر دو وری

تصویر دیگری از «لوح دست نخورده» دوران بچگی در ما به وجود می‌آید، وقتی گچ را در دست می‌گیریم تا به فرزندانمان حکمت بیاموزیم، درمی‌یابیم که تخته سیاه لغزنده است و نمی‌تواند شوق و تمایل شدید ما را به نوشتن و آموزش چیزهای عالی بر خود بپذیرد. این مقاومت، تا زمانی که فرزندان‌مان را با خود به همراه داریم، ادامه می‌یابد. ما در کمال ناراحتی متوجه می‌شویم که صرف نظر از برخی استثنائات، بچه‌های ما زمانی

مطالب را بهتر یاد می‌گیرند که ما به طور دیگری عمل کنیم.

البته این آن چیزی نیست که ما می‌خواستیم. تصوّر ما از بچه‌ها این بود که آنها کاغذ سفیدی هستند که می‌توانیم هر آنچه که آرزوی یادگیری آن را خودمان وقتی که همسن آنها بودیم داشتیم، بر آن منتقل نماییم.

به هر حال یادگیری صورت می‌پذیرد، چه آن را ببینیم و چه از آن غافل باشیم. بالاخره یاد می‌گیریم که والدین خودمان را درک کنیم. بچهٔ کوچک با مقاومت در برابر ارزش‌ها، توقعات و آرزوهای تحمیلی ما، مصمم به تقلید از اشتباهات ما است.

ما تا زمانی که خود پدر یا مادر نشویم، محبت و عشق والدینمان را درک نمی‌کنیم.
ه. و. بیچر

ما چیزهایی دربارهٔ عشق و محبت خدای خود یاد می‌گیریم؛ عشقی که فرزندانمان را، که نام او را بر خود دارند و شبیه به او هستند، فرا می‌گیرد. ما همچنین مطالبی دربارهٔ شادی‌های خدا می‌آموزیم. ما می‌بینیم زمانی که فرزندان خدا، به تأدیب‌های محبت‌آمیز او توجه نمی‌کنند، چگونه عذاب می‌کشد (اشعیا ۱:۲).

دربارهٔ خودمان نیز چیزهای زیادی می‌آموزیم. ما درمی‌یابیم که این کوچولوها بهترین و بدترین چیزها را در ما به وجود می‌آورند. اما حتی بدترین چیزها هم کاملاً بد نیست. اعصاب متشنج، نگرانی و خشم ما همانند سردرد و یا تب عمل می‌کنند. فریاد کشیدن، غرش کردن، و استبداد («چون من این طوری می‌خواهم، همین و بس!»)، علائمی است که نباید نسبت به آنها بی تفاوت بود.

این قبیل عکس‌العملها به ما نشان می‌دهد که هنوز باید

چیزهای زیادی دربارهٔ اینکه خدا در ما چه می‌تواند انجام دهد یاد بگیریم. ما باید در ادراکات، تسلط بر نَفْس، و توانایی او در به حرکت درآوردن موقرانهٔ ما و نیز در توانایی رساندن کودکان به پختگی و بلوغ، که در واقع «نقطهٔ مرکزی و کانون جهان» محسوب می‌شوند، رشد نماییم. ما محتاج رشد در دانش و آگاهی‌ای هستیم که برای ما نیکو و در نتیجه، آرام بخش است.

درسی از یک حیوان خانگی

قبل از اینکه از این مقایسه ناراحت شوید، کمی دربارهٔ آن فکر کنید. چه چیزی باعث می‌شود سگ بنشیند و التماس کند؟ تا حالا چند بار سگتان را با توسری، فریاد، بحث، تحقیر کردن، و ناسزاگویی تربیت کرده‌اید؟ حتی اگر هم در بعضی موارد توانسته‌اید سگتان را با چنین اعمالی از مُبل دور نگاه دارید، اما نمی‌توانید با چنین اعمالی او را مجبور کنید که بنشیند، غَلط بخورد، و یا دمپایی‌هایتان را بیاورد. حتی سگ نیز اگر او را تأیید و نوازش نکنید، چیزهای تازه یاد نخواهد گرفت.

تربیت کودکان و آموزش دادن به آنها نیز چنین است. اعلام قوانین، تهدید به تنبیه و فرمانروایی همچون گفتن: «چون من اینطور می‌گویم، چون من پدرت هستم و همین و بس!»، برای مدت کمی مؤثر خواهند بود. از همهٔ اینها گذشته، همهٔ تهدیدات دنیا هم نمی‌توانند ذهن بچه را پرورش دهد. این تهدیدات موجب خواهد شد که فرزندتان دور از چشم شما نافرمانی کند و حتی ممکن است رو در رویتان هم طغیان کند.

صرفاً اعلام قوانین، موجب آرامش نمی‌شود.

فرزندان، با زور و اجبار، خوب نخواهند شد. در زمان

مناسب، آنها آنچه را بخواهند انجام خواهند داد، چه شما خوشتان بیاید و چه آنرا نپسندید. همهٔ مسئله در اینست که شما به آنها کمک کنید تا آنچه را که درست و مطابق با معیارهای الهی و نیازهایشان است انجام دهند. هر کسی دوست دارد آزاد و مهم باشد، لذت را تجربه کند و مورد تمجید و تحسین قرار بگیرد. برای شروع، به فرزندانتان کمک کنید تا احساس کنند که واقعاً مورد توجه شما هستند. آنها را تشویق کنید. وقتتان را به آنها اختصاص دهید. به آنچه که آنها از انجامش لذت می‌برند عمل کنید. آنها را در آغوش بگیرید و نوازش کنید. کارهایی برایشان انجام دهید که به آنها نشان دهد که در قلبتان جای دارند، زیرا از نظر شما خوب هستند.

قانون منهای محبت، مساوی است با عصیان.
محبت منهای قانون، مساوی است با عدم امنیت.
محبت به همراه قانون، مساوی است با درک و انگیزه.

به آنها فقط محبت ندهید. حدّ و حدودی هم برای آزادی آنها در نظر بگیرید. به آنها نشان دهید که برای مردمی که بر خلاف حکمت و ارادهٔ پر محبت خدا زندگی می‌کنند، چه اتفاقی می‌افتد. راههای جدیدی بیابید تا به بچه‌ها نشان دهید که برای رفع عمیق‌ترین نیازها و خواسته‌هایمان می‌توانیم با کلام خدا مشورت نماییم.

به فرزندانتان در کشف حکمت کتاب امثال سلیمان کمک کنید، که در آن مکرراً و به طُرُق گوناگون بیان شده که در حالی که خدا در بسیاری از موارد می‌تواند طبق اقتدار و قدرت مطلق خود عمل کند، این کار را انجام نمی‌دهد. او به ما درک و انگیزه می‌بخشد.

به عنوان پدر یا مادر، با درک اهمیت ارائهٔ دلایل خوب به بچه‌ها و سوق دادن آنها به سوی انتخابهای صحیح، از بسیاری از ناکامی‌ها و سردرگمی‌ها دوری خواهید جست. آنها باید واقعیت را درک کنند که چگونه نیاز به لذت، اهمیت، آزادی و تحسین را ارضاء کنند. محروم ساختن آنها منجر به خشم فرزندان (افسسیان ۶:۴)، و از دست دادن آرامش خاطر خودتان خواهد شد.

زندگی توأم با عقد قرارداد

والدین باهوش و آگاه، فرزندان خود را وادار به انجام دادن کاری نمی‌کنند. آنها می‌دانند همانطور که نمی‌توان اسبی را وادار نمود تا آب بخورد، کودکان را نیز نمی‌توان بزور و با اجبار، خوب و نیکو بار آورد. شما می‌توانید بچه را برای خوب بودن هدایت کنید اما نمی‌توانید او را وادار به این کار نمایید. این بیانگر قدرت روح انسان است. بچه‌هایی که در ظاهر، مطیع‌اند، ممکن است در باطن، عاصی باشند.

این بدان معنا نیست که شما نباید بچه‌ها را وادار به کاری کنید که خودشان نمی‌خواهند. همیشه استثنائاتی وجود دارد، بخصوص در سنین اولیه.

یکی از مهمترین درسهایی که والدین می‌توانند یاد بگیرند، رفتاری است که خدا با فرزندان خود دارد و در کلام او منعکس شده است. او خدایی است که عهد و قرارداد می‌بندد. او به ما می‌گوید که اگر مطابق با گفته‌های او عمل کنیم چه نتایجی به دست خواهیم آورد. در عین حال، با تأکید خاصی، هشدار می‌دهد که اگر اطاعت نکنیم، چه اتفاقی خواهد افتاد. اگر از او حکمت بطلبیم، آماده است تا ما را در انتخابهایمان یاری نماید و نیز آماده است تا ما را در انجام دادن آنچه که خواست اوست و ما بتنهایی قادر به انجام آن نیستیم، یاری نماید.

انتخاب، نقطه مرکزی رابطهٔ خدا با فرزندانش است. اگر فرزندانش بد شوند، خود چنین خواسته‌اند. اگر از نتایج حاصله رنج می‌برند، به این دلیل است که آگاهانه و با میل خود از او سرپیچی کرده‌اند.

شما نیز همین موضوع را در تربیت فرزندانتان بگنجانید. این برخلاف جهتی است که ما در آن حرکت می‌کنیم، بدین ترتیب که ما به جای فرزندانمان تصمیم می‌گیریم و زمانی که انتخاب غلط و نادرستی انجام دادند، درصدد دفاع از آنها بر می‌آییم. نیز بر خلاف روشی است که در آن فرزندانمان را وادار به انجام کاری می‌کنیم که خودمان می‌پسندیم.

بهترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم اینست که به آنها آشکارا نشان دهیم که در چه زمانی، چه توقع و انتظاری از آنها داریم. به آنها بگویید که در صورت اطاعت و یا سرپیچی چه اتفاقی خواهد افتاد. سپس به آنها فرصت دهید که نتایج تصمیم را خود انتخاب کنند. اگر آنها متوجه شوند که به زمین خورده‌اند، اگر اجازهٔ تماشای تلویزیون از دست داده باشند، اگر مجاز به استفاده از اتومبیل نباشند، اگر باید یک ساعت زودتر بخوابند و یا اگر نتوانند همراه با خانواده برای تماشای مسابقه ورزشی بروند – همهٔ اینها نتایج انتخاب خودشان است و نه ما.

این بدان معناست که دیگر نیازی به فریاد کشیدن، غُر زدن، و شکایت کردن نیست.

آموزش بچه‌ها برای انتخاب راه خودشان و فرصت دادن به آنها برای تجربه کردن نتایج لذتبخش و یا عواقب ناگوار حاصل از تصمیم‌گیری‌هایشان، یکی از مهمترین کارهایی است که ما می‌توانیم انجام دهیم – نه فقط به خاطر آنها، بلکه برای آسایش

خاطر خودمان نیز.

تا زمانی که چنین کاری را انجام دهیم، فریاد کشیدن، تهدید کردن، و دائماً خود را مطرح کردن متوقف خواهد شد. دیگر لازم نخواهد بود شکایت کنیم و یا غُر بزنیم تا بچه‌ها لباسهای کپه شدهٔ خود را به اتاقشان ببرند. خواهیم توانست صدایمان را پایین‌تر بیاوریم و توقعات منطقی‌تر و انسانی‌تری داشته باشیم. برای فرزندانمان چنین معنایی خواهد داشت: «بچه‌ها، از حالا به بعد، خودتان انتخاب خواهید کرد. همانطور که خدا برای ما پدری می‌کند ما نیز به همان‌گونه برای شما پدر و مادر خواهیم بود. ما در خدمت شما خواهیم بود؛ البته بر طبق این شرایط. حالا شما باید تصمیم بگیرید.»

گریاندن بچه‌ها

ما در عصری زندگی می‌کنیم که بدرفتاری با بچه‌ها متداول است. بنابراین بطور صحیح و طبیعی نسبت به خطرات ناشی از کتک زدنِ بچه‌ها در حالت عصبانیت و یا استفاده از هر گونه وسیله منجمله دست، که ممکن است صدمات جدّی بدنی در پی داشته باشد، حساسیّت نشان می‌دهیم. درک این موضوع، بسیار مهم است که بچه‌ها در حالی که بزرگتر می‌شوند، می‌توان آنها را با به کارگیری روشی که قبلاً شرح داده شد، یعنی مواجهه با عواقب تصمیمات خود، اصلاح نمود (به صفحات ۲۱ - ۲۳ مراجعه کنید).

این، یک روی سکه است. روی دیگر سکه اینست که والدِ با حکمت و با محبت، در صورت لزوم از به گریه انداختن فرزندش روی گردان نخواهد بود. حکمت ابدی کتابمقدس در این مورد آشکار است:

> «کسی که چوب را باز دارد، از پسر خویش نفرت می‌کند. اما کسی که او را دوست می‌دارد، او را به سعی تمام تأدیب می‌نماید» (امثال ۲۴:۱۳).
> «پسر خود را تأدیب نما زیرا که امید هست. اما خود را به کشتن او وامدار» (امثال ۱۸:۱۹).
> «حماقت در دلِ طفل بسته شده است. اما چوب

> تأدیب، آن را از او دور خواهد کرد» (امثال ۱۵:۲۲). «چوب و تنبیه حکمت می‌بخشد. اما پسری که بی‌لگام باشد، مادر خود را خجل خواهد ساخت» (امثال ۱۵:۲۹). «پسر خود را تأدیب نما که ترا راحت خواهد رسانید و به جان تو لذات خواهد بخشید» (امثال ۱۷:۲۹). «هر تأدیب در حال، نه از خوشیها بلکه از دردها می‌نماید، اما در آخر، میوهٔ عدالت و سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته‌اند، بار می‌آورد» (عبرانیان ۱۱:۱۲).

شنیدن این کلمات برای هر پدر و مادری مشکل است. در کوتاه مدت، لذت بردن از بچه‌ها به مراتب راحت‌تر است از به گریه انداختن آنها. در کوتاه مدت، گریهٔ بچه‌ها دردناک است. اما در دراز مدت، تادیب همراه با محبت و به موقع، هم به صلاح بچه‌هاست و هم موجب آرامش فکری والدین می‌شود و امری است ضروری. معمولاً بچه‌های ما شبیه خادمی هستند که در امثال سلیمان شرحش آمده است:

> «خادم، محض سخن، متنبه نمی‌شود، زیرا اگر چه بفهمد اجابت نمی‌نماید» (امثال ۱۹:۲۹).

بیایید دعا کنیم که تنبیه و گریاندن فرزندانمان ناشی از عصبانیت ما نباشد، بلکه انگیزهٔ محبت داشته باشد. برای والدینی که به خاطر خودخواهی خود، بچه‌هایشان را تنبیه می‌کنند، وعدهٔ آسایش خاطر وجود ندارد.

«ای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تأدیب و نصیحت خداوند، تربیت نمایید» (افسسیان ۴:۶).

این بدان معناست که نباید فرزندانمان دلیلی برای گفتن این داشته باشند که: «تو با من منصف نیستی. به حرفهای من گوش نمی‌کنی. بیشتر از توانم از من انتظار داری. هیچوقت راضی نیستی. عکس‌العمل‌هایت نسبت به اشتباهات من بسیار شدید است. اشتباهاتت را نمی‌پذیری. نمی‌توانم با تو منطقی صحبت کنم. همیشه نظرت را عوض می‌کنی. فقط از قدرتت استفاده می‌کنی. از انسانیت به دوری و غیرقابل پیش بینی هستی. وقتی که از عصبانیت منفجر می‌شوی، نمی‌دانم چه کار کنم. من از تو می‌ترسم. در عوض باید از من حمایت کنی و من به این حمایت و حفاظت احتیاج دارم. چون همیشه مرا به گریه می‌اندازی، از تو متنفرم.»

درسی از کشاورزی

تربیت کودکان بیشتر از آنکه شبیه غذا پختن باشد، به کاشتن نهال شباهت دارد. غذا را می‌توان در طی چند ساعت آماده نمود و اگر بر اساس دستور پخت تهیه شده باشد، از نتیجهٔ آن می‌توان تقریباً مطمئن بود. اما در تربیت فرزندان، قواعد و دستورالعمل‌ها چندان کارآمد نیستند.

برای داشتن مدلی از بچه‌داری باید به مزرعه برگردید، جایی که نان و گوشت از آنجا به دست ما می‌رسد. حالا به تربیت کردن بچه‌ها نزدیک‌تر شده‌اید. تربیت کردن عبارتست از شخم زدن، کندن، زیر و رو کردن، کاشتن، رشد کردن، جمع کردن علف هرز، آبیاری کردن، و آنگاه انتظار کشیدن تا از آسمان باران ببارد و تا موسم حصاد برسد. بسته به سال، ممکن است محصول فراوانی داشته باشید و یا اینکه محصولتان بوسیله آفت، بیماری، باران بیش از حد، خشکسالی، گرمای شدید، و سرمای تند از بین برود.

منظور این نیست که کشاورزی به شانس متکی است. کشاورزی موضوعی است بسیار عملی. اگر شخصی بی‌خیال و یا کسی را که تنبل و ولگرد است، مسئول مزرعه کنید، می‌توانید مطمئن باشید که در پاییز گرسنه خواهید ماند. کشاورز خوب، کارگر سخت کوشی است که خوب می‌داند با

محصول و یا حیواناتی که پرورش می‌دهد چه کند. او مرغ را مانند بوقلمون، و یا ذرت را مانند یونجه پرورش نمی‌دهد. از همه مهمتر آنکه، او در کار خود اسیر فرمولها و روش‌های ظاهراً موفق نیست. کشاورز موفق، باید شخص فروتنی باشد. او قیمت محصولش را می‌داند، اما پیش از موعد، دربارهٔ آن نظر نمی‌دهد. تنها چیزی که او می‌داند اینست که در هر مرحله، چه مسئولیتی دارد. اگر او محصول خوبی به دست می‌آورد به این دلیل است که آنچه را تحت اختیار او بود درست انجام داده است و بقیه چیزهایی هم که خارج از اختیار وی بوده‌اند، درست از آب درآمده‌اند.

پولس رسول در رسالهٔ خود به قرنتیان، از کشاورزی به عنوان نمونه استفاده می‌کند:

«کیست پولس و کیست اَپُلس، جز خادمانی که به واسطهٔ ایشان ایمان آوردید و به اندازه‌ای که خداوند به هر کس داد؟ من کاشتم و اَپُلس آبیاری کرد، اما خدا نمو می‌بخشد ... و کارنده و سیراب‌کننده یک هستند، اما هر یک اجرت خود را بر حسب مشقت خود خواهند یافت ... و به دستهای خود کار کرده مشقت می‌کشیم ... و این را نمی‌نویسم تا شما را شرمنده سازم بلکه چون فرزندان محبوب خود تنبیه می‌کنم، زیرا هر چند هزاران استاد در مسیح داشته باشید، ولی پدران بسیار ندارید، زیرا که من شما را در مسیح عیسی به انجیل تولید نمودم. پس از شما التماس می‌کنم که به من اقتدا نمایید» (اول قرنتیان ۳:۵ و ۶ و ۸ ۴:۱۲ و ۱۴-۱۶).

پولس دربارهٔ تربیت روحانی صحبت می‌کند که با تربیت

بچه‌ها فرق می‌کند. اما در عین حال، تشابهات زیادی نیز بین این دو وجود دارد. در هر دو مورد باید کار درست را انجام دهید، سخت کار کنید، برای موسم حصاد منتظر خدا باشید، و درک کنید که به شما پاداش داده خواهد شد – نه به خاطر نتایجی که به دست می‌آید، بلکه به خاطر محبت و کاری که انجام داده‌اید.

آسایش خاطر در سریع رشد دادن یافت نمی‌شود، بلکه زمانی حاصل می‌شود که بفهمیم تربیت، روندی است طولانی که در آن، احتیاجات اطفال خود را برآورده می‌سازیم و سپس برای دیدن نتایج به انتظار آنها و خدا می‌نشینیم. در زود درو کردن حصاد، هیچگونه آسایش خاطر و یا بهره بردن وجود ندارد.

پذیرفتن نقش یک کاهن

عیلی کاهنی در عهد عتیق، طفلی را بزرگ کرد که از آنِ خودش نبود (اول سموئیل ۲۴:۱ - ۲۱:۲). سالها، عیلی نقش پدر را برای سموئیل بر عهده داشت. اما سموئیل فقط امانتی بود که تحت مراقبت عیلی قرار گرفته بود و به عبارت دیگر، به او سپرده شده بود. ما نیز چنین رابطه‌ای با فرزندانمان داریم. ما بر این تصوریم که آنها نیز، همچون سایر چیزها، به ما تعلق دارند. اما واقعیتْ چیز دیگری است: آنها از آن ما نیستند. آنها را خداوند برای مدتی به ما سپرده است تا برای او پرورش دهیم.

از برخی لحاظ، این موضوع که فرزندانمان از آن ما نیستند خوشایند نیست. ما می‌دانیم که این احساسی شبیه نگرانی‌ای است که ما دربارهٔ بازگرداندن چیزی که قرض گرفته‌ایم داریم. از طرف دیگر، درک این واقعیت که بچه‌ها از آن خدا هستند، ما را از بسیاری از نگرانیها آزاد می‌سازد. ما می‌توانیم این اطمینانِ خاطر را داشته باشیم که صاحب برحق آنها، تمام امکاناتی را که برای پرورش بچه‌ها لازم است در اختیار ما قرار خواهد داد.

والدین، از لحاظ کاهن بودن نیز شبیه عیلی هستند. در عبرانیان ۱:۵-۴ مشاهده می‌کنیم که کاهن، در حالی که از ضعفهای خود نیز آگاه است، برای قوم خود شفاعت می‌کند. از آنجاکه از مشکلات خود مطلع است، می‌تواند با کسانی که برای

طلبیدن کمک به نزدش آمده‌اند، همدردی کند و با مهربانی و ترحّم، با آنها برخورد نماید. نویسندهٔ عبرانیان دربارهٔ رئیس کهنه چنین می‌نویسد:

> «چون خود او نیز دچار ضعف‌های انسانی است، می‌تواند با جاهلان و خطاکاران همدردی کند، ولی به علت ضعف خود مجبور است نه تنها برای گناهان مردم، بلکه به خاطر گناهان خویش نیز قربانی بنماید» (عبرانیان ۲:۵-۳ ترجمهٔ جدید).

از آنجا که این مطلب دربارهٔ کاهنانی گفته شده که قبل از آمدن مسیح کاهن اعظم ما، خدمت می‌کردند، ممکن است بعضی اشخاص تصور کنند که این گفته در حال حاضر اعتباری ندارد. اما همین نویسنده دربارهٔ مسیح چنین می‌گوید:

> «زیرا کاهن بزرگ ما کسی نیست که از همدردی با ضعف‌های ما بی‌خبر باشد؛ بلکه کسی است که درست مانند ما از هر لحاظ وسوسه شد، ولی مرتکب گناه نگردید» (عبرانیان ۱۵:۴ ترجمهٔ جدید).

در عهد جدید، فرزندان خدا، کاهن خوانده شده‌اند (اول پطرس ۵:۲ و ۹).

والدین زمانی می‌توانند آرامش خاطر داشته باشند که برای فرزندانی که به آنها سپرده شده‌اند، دعا کنند.

ببینیم که این گفتهٔ ما چه معنائی‌ای برای والدین دارد. بی‌معنی خواهد بود اگر از فرزندانمان انتظار داشته باشیم که بهتر از آن چیزی که ما بودیم بشوند. ممکن است ما مشتاق باشیم آنها انتخاب صحیحی داشته باشند. ممکن است دعا کنیم

تا نسبت به سنشان عاقل‌تر باشند. ولی ما خود همیشه عاقل و عالی نبوده‌ایم. ما در جایی بوده‌ایم که فرزندان ما اکنون قرار گرفته‌اند. ما نیز به اندازهٔ آنها جاهل، کوته فکر، و ساده‌لوح بوده‌ایم. آنچه که ما باید به آنها ارائه دهیم، نمونهٔ کاملی از خودمان نیست، بلکه قلبهای رئوف و همدردی است که در محبت ورزیدن به آنها و پدر آسمانی آنها - صاحب برحقشان - ادامه می‌دهد.

رشد کردن مثل انگوری بر تاک

راز میوه، در شاخه و ریشه نهفته است. تربیت خوب حاصل شخصیّت خوب است، که این نیز به نوبهٔ خود ریشه در رشد در خدا دارد. کتاب‌مقدس، این شخصیت را ثمره یا میوهٔ روح‌القدس می‌نامد. بدین معنا که چنین شخصیتی ناشی از توانایی‌های طبیعی انسانی نیست، بلکه از روح پاک خدا نشأت می‌گیرد. در غلاطیان قسمتی وجود دارد که برای تربیت کردن فرزندان، مهم است:

> «لیکن ثمرهٔ روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است؛ که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست. و آنانی که از آن مسیح می‌باشند، جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب ساخته‌اند. اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار کنیم» (غلاطیان ۵:۲۲-۲۵).

دلیل اینکه این کلمات برای والدین اهمیت زیادی دارد اینست که نه تنها به خصوصیاتی اشاره می‌کند که برای تربیت خوب ضروری هستند، بلکه مشخص می‌کند که این خصوصیات از آنِ روح‌القدس هستند و ما نمی‌توانیم آنها را از درون خود و یا تجربیاتمان به دست آوریم. اگر این گفته صحیح باشد، موجب خواهد شد که کمبودها و رفتارهای غلط ما، ما را به سوی روح

پدر آسمانی‌مان سوق دهد تا خصوصیات لازم برای تربیت کردن را، که در ذاتمان یافت نمی‌شود، از او دریافت نماییم.

پولس خطاب به مسیحیانی که می‌خواستند با قدرت خود زندگی کنند، می‌نویسد:

> «چطور می‌توانید تا به این اندازه احمق باشید؟ شما که با قدرت روح‌القدس شروع کردید، آیا اکنون می‌خواهید با قدرت جسمانی خود به کمال برسید؟ آیا این همه تجربیات شما بیهوده بوده است؟ تصوّر نمی‌کنم. آیا خدایی که روح‌القدس را به شما می‌بخشد و در میان شما معجزه‌ها می‌کند، این کارها را به خاطر اینکه احکام شریعت را بجا می‌آورید انجام می‌دهد؟ و یا به سبب آنکه انجیل را شنیده و به خدا ایمان دارید؟» (غلاطیان ۳:۲-۵ ترجمهٔ جدید).

خصوصیات روحانی شخصیتی که پولس دربارهٔ آن صحبت می‌کند، نتیجهٔ تلاش ما برای زندگی کردن مطابق با معیارهای خدا نیست. بلکه زمانی به وجود می‌آید که ما به آنچه خدا گفته و قادر است که در ما به عمل آورد، ایمان آوریم.

نباید از یاد برد که تربیت خوب و مطلوب از کجا حاصل می‌شود.

ما باید مرتباً به یکدیگر یادآوری کنیم که راز تربیت خوب، شبیه به میوه‌ای است که در شاخه‌ها و ریشه‌های روح مسیح ریشه دوانیده است. زمانی که با مسیح و کلام او (یوحنا ۱۵:۱-۱۲) در ارتباط و توافق باشیم، در تجربهٔ خود از ثمرهٔ روح‌القدس، رشد خواهیم نمود:

- محبت فوق طبیعی بجای خستگی و زحمت محض.
- احساس شادمانی بجای ناامیدی.
- صبر بجای واکنش تند.
- مهربانی بجای سرسختی.
- انگیزه‌ها و مقاصد مطلوب بجای خودخواهی.
- وفای به عهد بجای فراموش کردن قول و قرار.
- خونسردی بجای نگرانی.
- آرامش و نرمی بجای خشونت.
- تسلط بر نَفْس بجای رفتارهای غیرقابل کنترل.

یافتن فرصتهای مناسب تعلیم

در عهد عتیق، خدا به قوم خود آموخت تا سنگهایی را در جایی بگذارند تا روزی فرزندان آنها دلیل وجود سنگها را بپرسند. در آنوقت، والدین می‌بایست توضیح می‌دادند که چگونه خداوند به نحو شگفت‌انگیزی نیازهای آنها را در آن محل برطرف کرده است. سرّ این کار در این بود که والدین می‌بایست در زمان مناسب برای تعلیم، آماده پاسخگویی باشند.

> «چون پسران شما در آینده از پدران خود پرسیده گویند که "این سنگها چیست"؟ آنگاه پسران خود را تعلیم داده گویید که اسرائیل از این اردن به خشکی عبور کردند» (یوشع ۴:۲۱-۲۲).

در قوم اسرائیل، والدین که نقش معلم را نیز داشتند نباید خسته کننده می‌شدند. آنها می‌بایست کارهایی می‌کردند تا فرزندانشان بپرسند: «پدر، مادر، چرا ما این کار را انجام می‌دهیم؟ چرا همیشه یک جای خالی در میز هست؟» (نگاه کنید به تثنیه ۶:۶-۹ و ۲۰-۲۵).

اصلی‌ترین روشی که مسیح به وسیلهٔ آن شاگردانش را تعلیم می‌داد چه بود؟

پدری که «امثال» را برای پسرش نوشت می‌دانست کلامی که در وقت و مکان مناسب گفته شود، چه قدرتی خواهد داشت (امثال ۱۵:۲۳؛ ۲۵:۱۱). او از رسم و آیینی استفاده می‌کرد که در آن برای باز کردن ذهن بچه‌ها نسبت به نگرشها و تجربیات متغیّر زندگی، از روشهای خلاق استفاده می‌شد. یهودیان، در تعلیم و تربیت بچه‌ها، از سنگهای یادگاری، معماها، اشیاء، نمایش‌ها و کلمات مصوّر استفاده می‌کردند. در مورد آموزش کودکان، اعتقاد بر این بود که بچه‌ها در امر یادگیری، موجوداتی مشتاق و فعال هستند.

آموزش کودکان با اشیاء و در حالی که آمادگی آنرا دارند، متفاوت است با روشها و عبادتهای اجباری، یکنواخت و عادی در خانواده. این روشها، بندرت حاوی آثار روحانی مطلوب است. اگر کلمات ما در مواقعی غیر از زمان مناسب برای تعلیم، از دهانمان خارج گردد، قلبهای فرزندانمان را به سوی خدا هدایت نخواهد کرد. تمام آنچه که عبادتها و دعاهای اجباری می‌تواند بکند این است که احساس تقصیر والدین را کاهش می‌دهد و در واقع خاطرشان را آسوده می‌سازد که آنچه را باید بکنند انجام داده‌اند.

استفاده از اوقات مناسب برای تعلیم به بهترین نحو، نیاز به زمان و خلاقیت دارد.

برنامه‌ریزی کردن برای استفادهٔ مطلوب از لحظات مناسب برای تعلیم، به مراتب بهتر است. بحثهای کودکانه به هنگام تفریح در یک بعد از ظهر در قایق ماهیگیری، قدم زدن در جنگل، رانندگی در خارج از شهر، بحث به هنگام صرف غذا، خواندن داستانی از کتابمقدس، و یا دعا هنگام خواب، معمولاً

بهترین زمان برای تعلیم است (تثنیه ۶:۶-۹) و مؤثرتر واقع می‌شود. مهم این است که برای آموزش کودکانتان باید وقت صرف کنید و خلاقیت به خرج دهید.

البته منظور من این نیست که دعای سر سفره را حذف کنیم. اگر مؤثر است و انتظارات ما را برآورده می‌سازد باید آنرا ادامه دهیم. اما اگر بر بچه‌ها فقط زور و اجبار وارد می‌کند، ممکن است نه فقط از مطالعهٔ کتابمقدس و دعا بدشان آید، بلکه از ما و خداوند ما نیز رنجیده خاطر شوند.

هزاران بار مُردن

مؤثرترین والدین، هزاران بار می‌میرند. گاهی اوقات به خاطر ناراحتی از اعمال بچه‌هایشان می‌میرند. گاهی وقتها دلیلش خستگی و صرفاً کلافه بودن است. گاهی اوقات نیز نتیجهٔ نگرانی عمیق برای تصمیم ناآگاهانه و مخربی است که فرزندشان با کوته‌بینی اتخاذ کرده است. اما اغلب این والدین، داوطلبانه در آرزوهای خود می‌میرند، تنها به این دلیل که این لازمهٔ بچه‌دار بودن است.

«اگر دانهٔ گندم که در زمین می‌افتد نمیرد، تنها ماند، اما اگر بمیرد، ثمر بسیار آورد.» یوحنا ۱۲:۲۴

کسی نگفته که رساندن فرزندان به بلوغ و پختگی، کار آسانی است. برای یک مادر سخت است که در فشار و رنج و زحمت قرار بگیرد. برای او مشکل است که سالهای زندگی‌اش را صرف نوزادان و کودکانی نماید که دائماً محتاج توجه و مراقبت هستند. از دست دادن آزادیهای قبل از بچه‌دار شدن، برای زن و شوهر مشکل است. برای پدر مشکل است که اراده و خواست قوی خود را کنار بگذارد و به پسرش اجازه دهد که خود تصمیم بگیرد. مشکل است که به فرزندانتان آزادی بیشتری بدهید و کمتر آنها را کنترل کنید تا مسئولیت و پختگی را احساس

نمایند. آنگاه که فرزندانتان در مشکلی گرفتار شده‌اند، سخت است که مداخله نکنید و نجاتشان ندهید. محکم ایستادن و تعیین محدودیتهای منطقی برای فرزندان و کنترل آنها نیز کار شاقی است. گاهی اوقات تسلیم شدن و کاری به کارشان نداشتن راحت‌تر است. فهماندن این موضوع برای آنها مشکل است که قرار نیست آنها کاری را بکنند که شما می‌خواهید، بلکه خود باید انتخاب کنند، تصمیم بگیرند، و عواقب آن را نیز متحمل شوند. مداخله نکردن و نداشتن نظارت، سخت است. اینکه صبر کنید و آنقدر که لازم است به آنها وقت دهید تا رشد کنند نیز کار آسانی نیست. اجازه دادن به آنها که وارد دنیای بی‌رحم و جنایتکار بیرون شوند، برای ما حکم مُردن را دارد.

«الآنْ جانِ منْ مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا رستگار کن؟ اما به جهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام.» (یوحنا ۲۷:۱۲)

هر روز دعا کردن ما برای آنها، سخت است. دعا کردن به نحوی که در آن خود را بطور کامل به خدا تسلیم کنیم هم مشکل است. سخت است به خداوند بگوییم: «بچه‌هایمان را در دستهای خودت بگیر. ای خداوند، در آنها محبت و ایمان پخته بیافرین.»

ممکن است فکر کنیم که انتخاب راه آسان‌تر، زحمات کمتر و شادی بیشتری دربر خواهد داشت. اما تربیت خوب، حاصل داشتن شخصیتی شبیه به مسیح خواهد بود و اگر کلام او و آنچه را که پولس گفته است (دوم قرنتیان ۴:۱-۱۲) متابعت نکنیم، تغییری که روح مسیح می‌تواند در ما به وجود آورد نخواهیم دید. فرزندانمان زمانی از تربیت عیسی مسیح توسط ما بهره‌مند خواهند شد، که ما نسبت به خود بمیریم.

تدارک برای یک لانهٔ خالی

نشانهٔ یک لانهٔ خالی، یکی از علائم واقعی بحران در میان‌سالی است. زندگی بدون بچه‌ها، اکنون تهدید دیگری است برای ازدواجهایی که از آزمایشهای قبلی جان سالم بدر برده‌اند. والدینی که عمر خود را صرف بچه‌هایشان کرده‌اند، اکنون خود را تنها و سرگردان در خانه‌ای خالی می‌یابند. آنها ناآرام، ناراضی، و کج‌خُلق می‌شوند. اضطراب، خشم و افسردگی به آرامی و مانند مه، آنها را فرو می‌گیرد. اگر نشانهٔ لانهٔ خالی آزمایش دیگری برای والدین و ازدواجشان باشد، باید آنرا برای فرزندان، نشانه‌ای از موفقیت و امید محسوب نمود.

بهترین چیزی که والدین باید به فرزندانشان بیاموزند اینست که چگونه بدون آنها زندگی کنند.
فرانک ا. کلارک

بچه‌ها به دنیا نمی‌آیند تا برای همیشه بچه باقی بمانند. قرار نیست بهترین چیز نیکو، توسط والد مردد و مزاحم محافظت شود. از همان روزی که بچه به دنیا می‌آید، والدینش باید درک کنند که مأموریت آنها اینست که بچه را برای پرواز دادن آماده نمایند. پختگی بهتر از ناپختگی، استقلال بهتر از

وابستگی، و روز جدایی بهتر از روز ورود است.

اگر پس از پشت سرگذاردن ناراحتیهای طبیعی حاصل از جدایی، والدین همچنان بیش از حد، خود را گرفتار زندگی فرزندان بزرگ شدهٔ خود کنند، از آنها محافظت نمایند، و در زندگی آنها دخالت و فضولی نمایند، باید خانه را پاکسازی نمود. در چنین زمانی لازم است که کنترلهای خودخواهانه و مزاحم به دور انداخته شود. ما باید این حقیقت را بپذیریم که خود را بیش از حد، گرفتار زندگی فرزندانمان کرده‌ایم، نه به خاطر صلاح آنها بلکه به دلیل ارضاء نیازهای خودخواهانهٔ خود. خیلی مشکل است بچه‌ها از ما جدا شوند بخصوص اگر به آنها وابسته شده باشیم. وابستگی نشانهٔ بچه ماندن خود ماست، یعنی ما در خود، رضایت و آرامش الهی را نیافته‌ایم.

تنها دو چیز ماندنی است که می‌توانیم به فرزندانمان به میراث دهیم؛ ریشه‌ها و بال. هادینگ کارتر

جالب است اشاره‌ای داشته باشیم به روشی که خدا فرزندان خود را تربیت می‌کند. در هر دو دوران عهد عتیق و جدید، هر از گاهی، پدر آسمانی با استفادهٔ فراوان از علائم و معجزات، فرزندان خود را از حضور خود مطمئن می‌ساخت. در زمان مناسب، معجزاتش را قطع نمی‌کرد و فرزندانش را وادار می‌کرد که در چارچوب ایمان شنا کنند، و یا غرق شوند.

خدا مرد و زن را طوری آفریده است تا از والدین خود جدا شده، به همسر خود بپیوندند. در چنین زندگی جدید و مستقلی، شخص بیشترین آزادی را برای آموختن محبت کردن خدا، والدین، همسر، فرزندان، و دوستان به دست می‌آورد. اینجاست که می‌توانیم آرامش خاطری را که خدا مهیا می‌کند بیابیم.

دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است

عذرخواهی کردن، هرچقدر هم که دیر شده باشد، بهتر است از معذرت نخواستن. حتی اگر در بستر مرگ نیز بگوییم «دوستت دارم»، بهتر است از اینکه بدون گفتن این جمله بمیریم. پیدا کردن راه‌هایی برای تشویق و ترغیب فرزندانتان در اواخر عمر، بهتر است از اینکه روزی بچه‌هایتان با تعجب و حیرت از خود بپرسند: «آیا پدر و یا مادرم اصلاً به فکر من بودند؟» یکی از جالبترین تجاربی که تاکنون مشاهده شده این است که حتی در اواخر عمر والدین، چندکلمهٔ خوب و تشویق‌آمیز می‌تواند مثمر ثمر باشد.

نعمت والد بودن مانند نوشیدن آب گوارایی است که لذت آن را هر روز تا آخر عمرتان به یاد خواهید آورد.

راهی برای عوض کردن اشتباهات زندگی وجود ندارد. عواقب اعمال والدین خودخواه، الکلی، زناکار، بد نیت و معتاد به کار را نمی‌توان مانند نوشتهٔ غلط گچ بر روی تخته سیاه پاک نمود. اما استاد ما، عیسی مسیح، به شاگردان خود آموخت که اشتباهات و گناهان خود را اعتراف کنند. در صورت امکان

جبران نمایند، و بدین ترتیب از آرامش خداوند برخوردار شوند؛ شما نیز می‌توانید در این شادی شریک باشید.

اما اگر قبل از ابراز توجه، بچه بمیرد، چه باید کرد؟ هنوز هم می‌توانید به زندگی و خاطرهٔ بچه احترام بگذارید و از آن لذت ببرید. می‌توانید از طریق توجه و اهمیت دادن به شخص دیگری، اشتباهاتتان را جبران نمایید.

پولس نشان داد که ما می‌توانیم اشتباهات خود را در خدمت به دیگران جبران کنیم. او نسبت به خیلی‌ها اشتباهات سنگینی مرتکب شد. او در جوانی، شخصی عصبی و خشن بود (اعمال ۸:۱-۳). اعمالش خاطرات بدی برای او بر جای گذاشت (اول تیموتاؤس ۱:۱۵). اما او تسلیم نشد و یکی از مهمترین پدران تاریخ گردید. پولس با درس گرفتن از اشتباهات گذشته و محبت بخشایندهٔ خدا، برای آنانی که از محبت، حکمت، نمونه و دعاهایش بهره‌مند می‌شدند، پدر گردید.

هیچگاه برای احترام گذاشتن به زندگی و خاطرهٔ بچه‌ها و لذت بردن از آن دیر نیست.

بعد از آنکه آشکار شد که پولس تا چه حد، مورد محبت خدا قرار گرفته، قلبش تغییر کرده، و قدرت نجات‌بخش مسیح را تجربه نموده است، روش زندگی، نصیحت، تأدیب، گرمی و سخنان تشویق‌آمیز او زبانزد همه گردید. او آموخت که چگونه مانند مادر، آرام و نرم، و مانند پدر محکم و مبارز باشد (اول تسالونیکیان ۲:۷-۱۲). اگر از «فرزند خواندگان» او بپرسید، مطمئناً خواهند گفت، «دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است.»

شما فرزندِ کِه هستید؟

لازم نیست که شما فرزند طلاق بوده باشید، یا پدر و مادرتان اشخاصی بوده باشند الکلی، معتاد به کار، و یا کسانی که در جسم، زبان، و یا امورات جنسی سوء نیت داشته‌اند تا نسبت به وضعیت فعلی خودتان، به عنوان والدین، شک کنید. همهٔ ما با این سؤال مواجه می‌شویم که چه چیزهایی داریم تا به فرزندانمان انتقال دهیم. بعضی‌ها شک دارند که آیا می‌توانند برای فرزندانشان به همان اندازه خوب باشند که والدینشان برایشان مفید و ثمربخش بوده‌اند. خبر خوش اینست که مجبور نیستیم بی‌کفایتی‌های تربیتی را منتقل نماییم.

شما نه فقط می‌توانید فرزند خدا باشید، بلکه می‌توانید بهترین هم باشید.

خدای کتاب‌مقدس اگر پدری او را قبول کنید، می‌خواهد تا شما را بپذیرد، احیا کند، و حیات خود را در شما جاری سازد. اگر به گناهان خود اعتراف نموده، و برای یافتن آمرزش و حیات، به مسیح ایمان آورید. خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح می‌خواهد تا نام شما را در میراث ابدی خود ثبت کند (افسسیان ۱:۳-۱۲؛ اول یوحنا ۵:۱).

در این رابطهٔ جدید با خدا، والدین می‌توانند محبت، امنیت، و اعتمادی را کسب کنند که فقط خدا قادر است آن را بدهد. شروع آن از زمانی است که مسیح را به عنوان نجات‌دهندهٔ خود از مجازات ابدی گناه می‌پذیریم، و در حالی که برای کسب حکمت و کفایت بر او توکل می‌کنیم. این روند ادامه می‌یابد.

این تنها راهی است که در آن «والدینی که خود هنوز

بچه‌اند» مطابق میل ما عمل خواهند کرد. آنگاه که به خدا اعتماد می‌کنیم و به عنوان فرزندان او زندگی می‌نماییم، شخصیتی در ما رشد می‌کند که راز تربیت مطلوب و نیکوست.